



The Necessity of Translating the Philosophical Texts and its Entailments

ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Hesamifar A.*

Department of Philosophy, Faculty of Humanities, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran

How to cite this article

Hesamifar A. The Necessity of Translating the Philosophical Texts and its Entailments. *Philosophical Thought*. 2022;2(2):139-155.

ABSTRACT

The movement of translating the texts of Greek philosophy into Arabic during the 2nd and the 3rd centuries AH especially in the period of caliphate of Mansour Davanqi, was a main cause of the glory of the Islamic college or by the act of Muslim philosophers like Ibn Sina. At least from 17th century Western philosophy has moved in a way that is different from what we know of Islamic philosophy and if we need to have deep knowledge of it we need to either be expert in Western languages or to use the translations of their original texts of Western philosophy. The text of Western philosophy, however, have been written in several languages like English, German and French and a scholar in philosophy, in spite of his proficiency in English, in order to be familiar with works written in other European languages, he needs to the help of translators. This article explains the necessity of translating philosophical texts of Western philosophy and some entailments of it.

Keywords Philosophical Texts; Western Philosophy; Islamic Philosophy; Translator; Foreign Languages

*Correspondence

Address: Department of Philosophy, Faculty of Humanities, Imam Khomeini International University, Shahid Haj Ghasem Soleimani Boulevard, Qazvin, Iran
Phone: +98 (28) 33901664
Fax: -
ahesamifar@hum.ikiu.ac.ir

Article History

Received: October 11, 2021
Accepted: March 28, 2022
ePublished: May 20, 2022

CITATION LINKS

[Alfakhouri H, Aljar K; 1988] History of philosophy in Islamic world [Benjamin A; 1989] Translation and the nature of philosophy: A new theory of words [Benjamin A; 2009] The task of the translator [Benjamin W; 1979] On language as such and on the languages of man [Berman A; 1992] The experience of the foreign: culture and translation in romantic Germany [Brian M; 1995] Great philosophers: knowing western philosophy [Davidson D; 1973] On the very idea of a conceptual scheme [Davidson D; 1984] Inquiries into truth and interpretation [Derrida; 1979] Living on borderlines [Mansouri R; 1985] The issues and problems of translating scientific and technical texts. Proceeding of the Conference of Assessing the Issues of Translation [Miremadi SA; 1991] Theories of translation and interpretation [Mollanazar H; 1997] Principles and methodology of translation [Pour Javadi N; 1985] Academic books: From translation to publication [Ricoeur P; 2006] On translation [Safavi K; 1985] Rules and principles of translation [Saffar Zadeh T; 1990] Sketches for a history of Being as metaphysics [Steiner G; 1975] After Babel: Aspects of language and translation [Strawson PF; 1975] The bounds of sense: an essay on Kant's critique of pure reason

ضرورت ترجمه متون فلسفی و بایسته‌های آن

عبدالرزاق حسامی‌فر*

گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

چکیده

نهضت ترجمه متون فلسفه یونان به زبان عربی در قرون دوم و سوم هجری، به‌ویژه در دوره خلافت منصور دوانیقی، موجب شد فرهنگ اسلامی در قرون چهارم و پنجم هجری با ظهور فیلسوفانی چون ابن سینا درخشش بسیار یابد. فلسفه غرب، دست‌کم از قرن هفدهم، در مسیری حرکت کرده است که با آنچه در فلسفه اسلامی داریم، تفاوت ماهوی دارد و اگر بخواهیم شناخت عمیقی نسبت به آن داشته باشیم، نیاز داریم به اینکه یا مسلط بر زبان‌های غربی باشیم یا از ترجمه متون اصلی فلسفه غرب استفاده کنیم. به هر حال متون فلسفی غرب به زبان‌های مختلف مثل انگلیسی، آلمانی و فرانسوی نوشته شده‌اند و یک پژوهشگر فلسفه به‌رغم تسلط بر زبان انگلیسی، برای آشنایی با آثاری که به زبان‌های دیگر اروپایی نوشته شده‌اند، نیازمند کمک مترجمان است. در این مقاله اهمیت ترجمه متون فلسفه غرب و برخی الزامات آن بیان شده است.

کلیدواژگان: ترجمه، متن فلسفی، فلسفه غرب، فلسفه اسلامی، مترجم، زبان‌های بیگانه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۰۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۲/۳۰

*نویسنده مسئول: ahesamifar@hum.ikiu.ac.ir

آدرس مکاتبه: قزوین، بلوار شهید حاج قاسم سلیمانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

تلفن: ۰۲۸۳۳۹۰۱۶۶۴

فکس: -

مقدمه

ترجمه چنان دروازه‌ای است میان شهرهای مختلف که مللی را با زبان‌های متفاوت با هم آشنا می‌کند و اهمیت آن امروز که به تعبیر مک‌لوهان زمین به دهکده جهانی تبدیل شده است، بیش از پیش احساس می‌شود. دیگر ملتی را نمی‌توان یافت که به آنچه خود دارد کاملاً خشنود و خرسند باشد و خود را بی‌نیاز از پیشرفت‌های ملل دیگر بداند. اگر در گذشته بسیار دور، انسان‌ها با تحمل رنج و مشقت بسیار می‌توانستند از سرزمین خود به سرزمین دیگری مسافرت کنند و از این رو نیازشان به فراگیری زبان بیگانه بسیار اندک بود، امروزه آسانی سفر به کشورهای دیگر از یک سو و از سوی دیگر فراهم شدن امکان برقراری ارتباط با همه ملل و انسان‌ها در دنیای مجازی که گستره خانه و کاشانه هر کس را به تمام جهان گسترانده است، شرایط را به‌گونه‌ای برای انسان شکل داده است که دیگر آشنایی با دست‌کم یک زبان بیگانه نه یک نیاز، بلکه یک ضرورت است. اگر ما ایرانیان تا امروز به حکم اینکه مسلمان هستیم و منابع مهم اسلامی به زبان عربی است و به حکم اینکه زبان ما پیوند وثیقی با زبان عربی دارد، نیاز به فراگیری زبان عربی داشته‌ایم و داریم، اکنون دیگر نمی‌توان به این زبان بسنده کرد و فراگیری زبان‌های دیگر به‌ویژه زبان انگلیسی که زبان بین‌المللی است، یک نیاز ضروری جامعه است. اگر برای اندیشمندان مسلمان در طول تاریخ تفکر اسلامی فراگیری زبان عربی، چنان‌که علم ضروری بوده است، اکنون که به دنبال پیشرفت وسیع علوم و پیوند میان آنها، زبان علم نه زبان عربی بلکه زبان انگلیسی است، هیچ اندیشمندی نمی‌تواند خود را بی‌نیاز از آشنایی با زبان‌های بیگانه بداند و در عین حال خود را در زمینه یک علم جدید دانشمند معرفی کند. کسانی که این آشنایی برای ایشان حاصل نشده است، تنها با توسل به یک چیز می‌توانند آن نیاز را استدراک کنند و آن اینکه به متون ترجمه روی بیاورند و از طریق مطالعه متون ترجمه شده با پیشرفت‌های آن علم در جوامع دیگر آشنا شوند. این نیاز به طور عمده در زمینه دانش‌هایی مطرح می‌شود که سیر تکاملی آنها محدود به یک کشور و یک ملت نبوده است و کشورهای مختلفی در فرآیند تکون آنها تأثیر گذاشته‌اند. در میان این دانش‌ها فلسفه جایگاه خاصی دارد چرا که عمری به درازای تاریخ تفکر

بشر دارد و چه آن زمان که همه دانش‌ها در آن خلاصه می‌شد و چه امروز که دانشی در کنار سایر دانش‌ها است، سرگذشت پر فراز و نشیبی داشته است و کشورهای مختلفی چون یونان، ایتالیا، ایران، آلمان، فرانسه، انگلستان، اتریش، آمریکا، در تاسیس این دانش ژرف و پر دامنه نقش داشته‌اند.

امروزه ترجمه متون علمی و دانشگاهی یکی از عناصر مهم در زمینه پیشرفت علمی یک جامعه است و زبان دانان هر ملتی می‌کوشند با ترجمه متون برجسته علمی، زمینه آشنایی هموطنان خود را با آن علم فراهم کنند. درآیدن شاعر انگلیسی قرن هفدهم ترجمه را بر سه قسم می‌داند:

الف) *metaphrase* که ترجمه لفظ به لفظ و عبارت در برابر عبارت است.

ب) *paraphrase* که در آن، مترجم با عنایت به مفهوم اصلی متن برای رساندن آن تفسیرهایی را بر آن می‌افزاید.

ج) *imitation* که در آن مترجم به کلمه و مفهوم متن اصلی وفادار نیست و هر گونه تصرفی را در متن انجام می‌دهد تا روح کلی مطلب حفظ شود [Saffar Zadeh, 1991: 10].

رومن یاکوبسن چهره برجسته تاریخ زبان‌شناسی، در بیانی متفاوت با بیان درآیدن، ترجمه را بر سه قسم می‌داند [Mahoni, 2005: 3]:

۱. *paraphrase* که منظور از آن ترجمه درون‌زبانی (*intralingual*) یا بازگویی (*rewording*) درون یک زبان است.

۲. ترجمه بین‌زبانی (*interlingual*) یا ترجمه از زبانی به زبان دیگر. بیشترین کاربرد واژه ترجمه به این معناست.

۳. ترجمه میان‌نشانه‌ای (*intersemiotic*) که در آن نشانه‌های لفظی در قالب نظام‌های نشانه غیر لفظی نشان داده می‌شوند. علایم رانندگی در بزرگراه‌ها از این نوع ترجمه است.

در یک بیان سوم، از دو گونه ترجمه یاد شده است: ترجمه به معنای خاص که مربوط به ترجمه معانی از یک زبان خاص به زبان دیگر است و ترجمه به معنای عام که مربوط است به عمل روزمره صحبت کردن چنان‌راهی برای نه تنها ترجمه از یک خود به خود دیگر (درون به بیرون، خصوصی به عمومی، ناخودآگاه به خودآگاه و مانند اینها) بلکه ترجمه یک خود به خودهای دیگر [Ricoeur, 2006: xv].

مسئله‌ای که در این مقاله مطرح نظر است این است که چرا ترجمه متون فلسفی ضرورت دارد و چه بایسته‌هایی در کار ترجمه وجود دارد که غفلت از آنها، مسیر ترجمه را ناهموار و متن ترجمه شده را گنگ و نامفهوم می‌کند. اما پیش از ورود به بحث اصلی این مقاله، اشاره‌ای مختصر به تاریخچه کاربرد واژه ترجمه و مترجم و نسبت میان فلسفه و ترجمه، ضروری به نظر می‌رسد.

واژه *translator* (مترجم) از فعل لاتینی *transfere*، *translatum* گرفته شده است که در زبان رومی در قرون وسطی به *transla-tare* و *translator* تبدیل می‌شود. در میان اولین واژه‌ها برای *translator* در زبان یونانی *hermeneus* و در زبان لاتین *interpretes* به کار می‌رفت. این هر دو واژه بر کار وساطت میان دو زبان یا دو صحبت‌کننده متمایز دلالت می‌کنند.

بسط تاریخی فلسفه ترجمه، دست‌کم در تاریخ مغرب زمین، به برخورد میان فرهنگ‌ها مربوط می‌شود. در دوره کلاسیک ما شاهد ترجمه آثاری از یونانی به لاتین هستیم و البته کارهای برجسته و مشهوری در ترجمه انجیل از زبان‌های عبری و آرامی به یونانی و لاتین ظاهر شد و گستره آن از ترجمه انجیل از عبری به یونانی موسوم به *Septuagint* آغاز می‌شود و تا ترجمه‌های معروف این کتاب به زبان‌های لاتین (از جروم قدیس-St. Jerome در قرن چهارم موسوم به *Vulgate*)، آلمانی (از مارتین لوتر) و انگلیسی (نسخه شاه جیمز) ادامه می‌یابد. در قرن پانزدهم لئوناردو برونو (Leonardo Bruni)، مورخ اومانیست ایتالیایی، نخستین اندیشمند دوره مدرن بود که در ۱۴۲۰ میلادی یک رساله کاملاً علمی را با عنوان *De Interpretatione Recta* به فن ترجمه اختصاص داد. در این زمان اصطلاح *traducere* مطرح می‌شود که بر مفهوم یکپارچه ترجمه دلالت می‌کند. از این اصطلاح، در قرن شانزدهم، اصطلاح فرانسوی *traducteur* ساخته می‌شود و اتین دولر (Etienne Doler) پژوهشگر اومانیست فرانسوی از آن استفاده می‌کند. در قرن بیستم، تعدادی از نظریه پردازان ترجمه از کروج (Croce) و روزنز-ویگ (Rozenzweig) تا والتر بنیامین (نویسنده وظیفه مترجم) [Benjamin, 2009] و استاینر (نویسنده پس از بابل) [Steiner, 1975] ظاهر می‌شوند که به بحث علمی در باب ترجمه می‌پردازند [Ricoeur, 2006: xiii-xiv].

ترجمه و فلسفه

اندرو بنیامین در ترجمه و ذات فلسفه به بررسی ارتباط متقابل فلسفه و ترجمه، نه تنها از حیث پیوندی که با زبان دارند بلکه در یک سطح عمیق‌تر می‌پردازد. وی در این کتاب تلقی‌های مختلف از ترجمه را با بررسی نظر اندیشمندانی چون افلاطون، سنکا (Seneca)، دیویدسون، والتر بنیامین و فروید عرضه می‌کند. مشغله ذهنی او در این کتاب اصول اصلی پساساختارگرایی است؛ یعنی این تلقی که معنای ثابت اما در عین حال خیالی از صدق، اعتبار خود را از دست داده است. با این همه هنوز یک مساله باقی است و آن اینکه ظاهراً در امر ترجمه این اصل کنار گذاشته شده است که معنای یک گزاره را می‌توان به معنای واژگان تشکیل دهنده آن تحویل کرد؛ از این رو صدق را هم باید چیزی بیش از مولفه‌های گزاره صادق دانست. اندرو در آغاز مقدمه کتاب خود از دریدا نقل می‌کند که می‌گوید: «ما در پرداختن به مساله ترجمه، به چیزی کمتر از مساله «راهی به فلسفه» نپرداخته ایم». وی سپس می‌گوید که ترجمه یک فعل است و هر بحثی در باب ترجمه، بحث در باب ماهیت کار فلسفی است. دیویدسون، هایدگر و دریدا به صراحت یا به تلویح، چنین دیدگاهی در باره ترجمه دارند. در آثار دیویدسون، نقد او بر امکان شاکله‌های مفهومی متفاوت و از این رو تلاش او برای بسط یک معناشناسی غیر نسبی‌گرا، از آغاز، با عمل ترجمه پیوند دارد. ابتدا چنان‌که می‌گوید: «بنابراین مطالعه معیارهای ترجمه یک نحوه تمرکز بر معیارهای اینهمانی برای شاکله‌های مفهومی است» [Davidson, 1984: 184]. وی سپس با عنایت به شرایط امکان فهم باورها می‌گوید: «بعید به نظر می‌رسد که بتوانیم منطقاً نگرش‌هایی به پیچیدگی آنها [باورها] را به یک صحبت کننده نسبت بدهیم مگر آنکه بتوانیم سخنان او را به زبان خودمان ترجمه کنیم [Davidson, 1984: 186].»

از نظر دیویدسون زبان پیوند وثیقی با شاکله مفهومی افراد دارد و هر جا شاکله‌های مفهومی متفاوتی در میان باشد، زبان‌ها نیز متفاوت خواهند بود. البته صحبت‌کنندگان به زبان‌ها زبان‌های متفاوت می‌توانند شاکله‌های مفهومی واحدی داشته باشند به شرط آنکه زبان‌ها زبان‌های ایشان ترجمه‌پذیر به یکدیگر باشد. حال اگر دو نفر

باشند که دو زبان متفاوت داشته باشند و زبان‌ها زبان‌های ایشان ترجمه‌پذیر به یکدیگر نباشد، آنها شاکله‌های مفهومی متفاوتی خواهند داشت. دیویدسون این نظر خود را با نظر توماس کوهن و استراوسون مقایسه می‌کند. از نظر کوهن دانشمندانی که در سنت‌های علمی مختلفی یا به تعبیر او در پارادایم‌های گوناگونی کار می‌کنند، جهان‌های متفاوتی دارند. وی می‌گوید [Kuhn, 1970: 150]:

طرفداران پارادایم‌های رقیب، حرفه خود را در جهان‌های متفاوتی به کار می‌بندند ... دو گروه از دانشمندان که در دو جهان متفاوت کار می‌کنند، وقتی از یک منظر و در یک جهت می‌نگرند، دو چیز متفاوت را می‌بینند. باز نمی‌خواهیم بگوییم که آنها می‌توانند آنچه را که دوست می‌دارند، ببینند.

استراوسون می‌گوید که می‌توان انواعی از جهان‌ها را تصور کرد که با جهانی که ما می‌شناسیم تفاوت داشته باشند. همچنین می‌توان انواعی از تجربه را توصیف کرد که با تجربه واقعی ما بسیار متفاوت باشند. به هر حال چنین نیست که هر توصیف ادعایی و به لحاظ دستوری موجهی از نوعی تجربه ممکن، توصیفی واقعاً معقول باشد. برای آنچه می‌توان آن را چونان یک ساختار کلی ممکن برای تجربه تصور کرد و آن را برای خود معقول ساخت، محدودیت‌هایی وجود دارد [Strawson, 1975: 15]. اما چون در واقعیت تنها یک جهان وجود دارد پس جهان‌های دیگر استعاره یا خیالی‌اند و مقایسه این جهان‌ها با هم در گرو ثابت ماندن شاکله مفاهیم و منابع توصیفی ماست. ولی کوهن می‌گوید که ناظران مختلفی را از جهان واحدی در نظر بگیریم که با نظام‌های مقایسه ناپذیری از مفاهیم وارد این جهان شده‌اند. جهان‌های خیالی زیاد استراوسون از یک منظر دیده، شنیده و یا توصیف می‌شوند در حالی که جهان واحد مورد نظر کوهن از منظرهای مختلف دیده می‌شوند [Davidson, 1984: 184-7].

دونالد دیویدسون در مقاله بسیار مهم خود با عنوان «درباره همان ایده‌شاکله مفهومی» کلیت (universality) را به دو صورت در میان می‌آورد: یکی کلیت عالم تجربه و دیگری برداشت تلویحی از عقلانیت کلی و از این رو برداشت تلویحی از خود (self) که البته در اینجا منظور انسان عاقل کلی است. این هر دو صورت کلیت، مبنای نقد دیویدسون بر شاکله‌های مفهومی را برمی‌سازند. گو اینکه خود او به این امر اذعان ندارد ولی اگر بخواهیم نقد او را بر شاکله‌های مفهومی نادیده بگیریم، کثرت این شاکله‌ها امکان کلیت را منتفی می‌کند. در رهیافت دیویدسون به راحتی می‌توان راهی را یافت که در آن امکان ترجمه، امکان فلسفه است؛ چرا که از نظر او ترجمه همچون فلسفه (یا درواقع فلسفه همچون ترجمه) تنها در صورتی ممکن است که هیچ شاکله مفهومی در کار نباشد و در عوض کلیتی در میان باشد. البته این نظر دیویدسون مشکل اساسی‌تری را پیش می‌آورد و آن اینکه اگر کلیت با میراث روشننگری پیوند دارد، پس با فرض غلبه طراحی شده آن میراث، چگونه باید ترجمه و فلسفه را درک کرد؟ در اینجا غلبه آن میراث، نه تنها مقتضی نقض اساسی مفاهیم و مقولاتی نیست که سنت را بر می‌سازند، بلکه موجب تداوم سنت می‌شود [Benjamin, 1989, 1-4].

از نظر دیویدسون شاکله‌های مفهومی راه‌های نظم بخشی به داده‌های تجربی‌اند و به بیان دیگر آنها شبکه‌هایی از مقولات هستند که به داده‌های احساس شکل می‌دهند. آنها همچنین چشم‌اندازهایی هستند که با تکیه بر آنها، افراد، فرهنگ‌ها یا دوره‌ها، منظره در حال گذر را ارزیابی می‌کنند. شاید از یک شاکله به شاکله دیگر ترجمه امکان‌پذیر نباشد، چرا که باورها، تمایلات، امیدها و پاره‌های معرفتی که یک فرد را از فرد دیگر متمایز می‌کنند، متناظر واقعی در شاکله مفهومی فرد دیگر ندارند و خود واقعیت بالنسبه به یک شاکله مفهومی، نسبی است.

آنچه در یک شاکله مفهومی واقعی قلمداد می‌شود، شاید در شاکله مفهومی دیگر اینگونه تلقی نشود [Davidson, 1973-4: 5].

از نظر دیویدسون اگر بخواهیم نظریه‌ای در باره وجه معناداری واژه‌ها عرضه کنیم، آن نظریه باید دو نیاز را برآورده کند: یکی اینکه تفسیری از اظهارات بالقوه و بالفعل یک فرد یا گروه صحبت کننده به دست بدهد. دیگر آنکه بتوان آن نظریه را بدون آگاهی از رویکردهای گزاره‌ای آن فرد یا گروه صحبت کننده، به اثبات برساند. شرط اول ذات کلگرایانه فهم زبانی را نشان می‌دهد و شرط دوم برای جلوگیری از وارد کردن مفاهیمی به بنیاد آن نظریه است که پیوند وثیقی با مفهوم معنا داشته باشند.

دیویدسون از کواپن تبعیت می‌کند در این فرض که حتی اگر توجه خودمان را محدود و متمرکز کنیم به رفتار زبانی که روشن می‌کند چه زمانی و تحت چه شرایطی یک فرد صحبت کننده به یک جمله باور پیدا می‌کند، راه مستقیمی برای متمایز کردن نقش معنا و نقش باور در توضیح آن باور نخواهیم داشت. برای ارایه تفاسیر متمایز از معنا و باور، نظریه‌ای لازم است که بتواند تفسیر هر جمله‌ای را و رویکردهای ملازم آن را به کمک داده‌های بیشتری تأیید کند. تکیه بر مویدی که نتواند بدون کمک آن نظریه، نقش معنا و باور را در رفتار زبانی متمایز کند، نیازمند استفاده از روشی است که این تمایز را تا حدی روشن کند [Davidson, 1984: xv-xix].

اندرو بنیامین با اشاره به کتاب وظیفه مترجم از والتر بنیامین می‌گوید که او در این کتاب نه تنها مساله ترجمه را با قول به اینکه امکان ترجمه در ذات زبان است، دوباره پیش می‌کشد، بلکه تمایز بنیادی مهمی را میان حیات کار ادبی و پس از حیات (after-life) یا حیات ابدی آن در میان می‌آورد. این تمایز را دریدا در بحث خود در باب ترجمه در سیاق متفاوتی دنبال می‌کند. اهمیت والتر بنیامین به واسطه تأکید او بر زبان است. حیات و پس از حیات متن، نه به تاریخ بلکه به متن چونان نظامی از نشانه‌ها مربوط می‌شود و این عنصر مهمی در بسیاری از آثار اوست.

والتر بنیامین از ارتباط میان تاریخ و حیات سخن می‌گوید و معتقد است که گستره حیات را تاریخ مشخص می‌کند. وی می‌گوید که تاریخ آثار هنری، قابلیت آنها را برای حیات ابدی آشکار می‌کند [Benjamin, 1989: 90]. از نظر او برخی از متون فقط حیات دارند و برخی علاوه بر حیات، حیات ابدی دارند؛ به عنوان مثال اطلاعاتی که در ذهن داریم، حیات کوتاهی دارند و از حیات ابدی برخوردار نیستند اما یک داستان حیات ابدی دارد؛ چراکه تفسیر نهایی و ثابتی از آن وجود ندارد و برای همیشه تفسیر پذیر است [Benjamin, 1989: 106].

والتر بنیامین در مقاله «درباره زبان فی نفسه و درباره زبان‌های انسان» چیزی را ارایه می‌کند که می‌توان آن را چونان دلیل سکولار او بر تفسیرش از کتاب اول سفر پیدایش توصیف کرد. اگر زبان بر اساس آنچه در فصل اول سفر پیدایش آمده است، در نظر گرفته شود، هدف بنیامین نه تفسیر کتاب مقدس است و نه انقیاد کتاب مقدس به ملاحظه یک امرعینی چونان حقیقت آشکار، بلکه هدف او کشف آن چیزی است که خود با توجه به طبیعت زبان از متن کتاب مقدس درمی‌یابد [Benjamin, 1979: 114].

پس بنیامین نه به متن مقدس چونان یک هستموند مهم فی نفسه و نه چونان یک غایت فی نفسه، توجه ندارد، بلکه توجه او به متن مقدس صرفاً به جهت آن چیزی است که از طبیعت زبان بر می‌آید. در اینجا زبان نه چونان امری منجمد یا ثابت بلکه چونان امری دارای حیات مداوم در نظر گرفته می‌شود. پیوند میان بنیامین و دریدا آشکار است. دریدا در مقاله «خطوط مرزی» حیات و ترجمه را به هم پیوند می‌دهد. از نظر او حیات یک

متن در گرو این است که در عین حال ترجمه پذیر و ترجمه ناپذیر باشد. دریدا می‌گوید: [Derrida, 1979: 102-3]

یک متن وقتی کاملاً ترجمه پذیر باشد، چونان یک متن، چونان نوشتن و چونان پیکر یک زبان محو می‌شود و وقتی کاملاً ترجمه ناپذیر باشد، حتی درون آنچه یک زبان دانسته می‌شود، بی‌درنگ می‌میرد. بنابراین ترجمه موفق، نه حیات و نه مرگ متن نیست، فقط یا تا حالا زنده ماندن آن، حیات پس از حیات آن، حیات پس از مرگ آن است.

در نظر دریدا تقابل میان بقا و مرگ، وقتی به منبع تفسیر و معنا تحویل شود، می‌توان آن را بر حسب یک ظرفیت مداوم برای تفسیر مجدد و بازخوانی و بازآرایی، باز نویسی کرد، پرسش از بقا و از این رو پرسش از ظرفیت یک متن برای حیات با عدم امکان یک زمینه معنایی مفروض برای تعیین حدود و لذا مشخص کردن معنای یک متن پیوند دارد. متن در تفسیر و حتی در ترجمه زنده می‌ماند. محدود کردن توان زمینه معنایی با تلقی از متن که در آثار دریدا به کار رفته است، پیوند دارد؛ تلقی‌ای که خود بخشی از عمل ساختار شکنی است.

اندرو بنیامین در باب نسبت میان ترجمه و روانکاوی می‌گوید که مشکل آغازین در هر بحثی در باب روانکاوی و ترجمه این است که مشخص کنیم منظور از روانکاوی چیست. پاسخی که داده می‌شود این است که روانکاوی همچون ساختار شکنی از عدم امکان فهم معنا آغاز می‌شود و از این رو جا را باز می‌کند برای تفسیر بر حسب مفاهیمی که به واسطه حضور یک مبدا قابل تشخیص و لذا باز یافتنی، تعریف می‌شوند. البته منظور این نیست که بگوییم روانکاوی یک طبیعت ذاتی دارد بلکه بیشتر هدف این است که روشن کنیم روانکاوی شرایط وجودی مشابه شرایط وجودی ساختار شکنی دارد. به هر حال ترجمه حتی در روانکاوی نیز یک مفهوم ساده نیست [Benjamin, 1989: 1-6]. همچنان که پاتریک مهورنی می‌گوید [Mahony, 1987: 8]:

مفهوم ترجمه در فروید یک مفهوم جامع است، وقتی به خاطر می‌آوریم که او پس از فرموله کردن کار روانکاوی چونان کسی که امر ناخودآگاه را به امر خود آگاه ترجمه می‌کند، آن فرمول را با دو کار دیگر یکی می‌کند: یکی برداشتن واپس‌زدگی و دیگری کامل کردن اطلاعات حافظه.

مهورنی در روانکاوی و ترجمه، به تحلیل نسبت میان روانکاوی و نشانه‌شناسی می‌پردازد و می‌گوید که رویکرد فروید به ترجمه یک رویکرد نشانه‌شناختی است. از نظر او در ذات زبان نوعی روحیه طغیان و سرکشی وجود دارد و فروید ناگزیر بود با آن کلنجر برود. اینکه می‌بینیم فروید برای مفهوم ترجمه و انتقال معنا از واژه آلمانی *übersetzung* استفاده می‌کند، نشان می‌دهد که او ترجمه ایده‌ها و رفتارها را به واژه‌ها و ترجمه مضامین نفسانی را از ضمیر ناخودآگاه به ضمیر خودآگاه، چونان فعالیت وحدت بخش می‌داند که ملازم ترجمه است. اگر این نگاه او را دنبال کنیم به این نظر واژه‌شناختی می‌رسیم که از لحاظ ریشه‌شناسی مفاهیم «ترجمه»، «استعاره» و «انتقال» (*transference*) مترادف هستند. فروید روانکاوی را کسی می‌داند که امر ناخودآگاه را به امر خودآگاه ترجمه می‌کند. او ترجمه را با تفسیر (*interpretation*)، یکی می‌گیرد و آن دو را مترادف با گشتار (*transformation*) به کار می‌برد [Mahoni, 2005: 4-8].

از میان فیلسوفان معاصر، پل ریکور توجه زیادی به مساله ترجمه دارد و این موضوع یکی از عناصر اصلی فلسفه او را تشکیل می‌دهد. از نظر او دو پارادایم برای ترجمه وجود دارد: یکی پارادایم زبانی که در آن به چگونگی رابطه واژه‌ها با معانی در یک زبان یا میان چند زبان توجه می‌شود و دیگری پارادایم وجودی که در آن به چگونگی وقوع ترجمه میان یک شخص و شخص دیگر توجه می‌شود. آنچه مشترک میان همه زبان‌هاست

عبارت است از یک ظرفیت مناسب برای وساطت میان یک فرد صحبت‌کننده و جهانی از معانی بالقوه و بالفعل که در باره آنها صحبت کرده‌اند [Ricouer, 2006: xii-xiii]. او در در باره ترجمه، می‌گوید که برای مواجهه با مساله ناشی از عمل ترجمه، دو راه وجود دارد: یکی اینکه ترجمه را به معنای دقیق کلمه، انتقال یک پیام ابراز شده از یک زبان به زبان دیگر قلمداد کنیم؛ دیگر آنکه ترجمه را به یک معنای عام چونان مترادف تفسیر هر کل معناداری در یک اجتماع گفتاری بگیریم. از نظر او این هر دو رهیافت روا هستند. رهیافت نخست که آنتونی برمن در تجربه بیگانه [Berman, 1992] آن را برمی‌گیرد، واقعیت صلب کثرت و تنوع زبان‌ها را در نظر می‌گیرد و رهیافت دوم که جورج استاینر در پس از بابل [Steiner, 1975] آن را برمی‌گیرد، به دنبال درهم آمیختن پدیدارهاست که نویسنده خود آن را این‌گونه تلخیص می‌کند: «فهمیدن همان ترجمه کردن است» [Ricoeur, 2006: 11].

پیشینه ترجمه در ایران معاصر

ترجمه متون غربی در ایران معاصر با ترجمه کتاب‌های درسی مدرسه دارالفنون آغاز شد و در پی احیای صنعت چاپ و اعزام دانشجو به خارج گسترش پیدا کرد. دارالفنون در زمان عباس میرزا و به پیشنهاد روشنفکران و آزادی‌خواهان برای آشنایی با تمدن و علوم و معارف غربی تاسیس شد. در این موسسه هم از مدرسان خارجی استفاده شد و هم برخی از کتب درسی خارجی در زمینه علوم، ادبیات، تاریخ، پزشکی و غیره به فارسی ترجمه شد. البته پس از مدتی به توصیه عباس میرزا ترجمه آثار ادبی غربی نیز مطمح نظر قرار گرفت. چون بیشتر دانشجویان به فرانسه اعزام می‌شدند، زبان فرانسه در کشور رواج بیشتری پیدا کرد. با این همه، متون ادبی از دیگر زبان‌های اروپایی مثل آلمانی، روسی، لهستانی، اسپانیایی و پرتغالی نیز ترجمه شد. نهضت ترجمه و چاپ آثار غربیان پس از مرگ عباس میرزا و فتحعلی شاه، در زمان محمد شاه دچار فترت شد اما بعدها در زمان ناصر الدین شاه و مظفرالدین شاه رواج بسیار یافت و پرکاربردترین مترجمان این دوره محمد طاهر میرزا و محمد خان اعتماد السلطنه بودند. پس از جنگ جهانی دوم، زبان انگلیسی جای زبان فرانسه را به عنوان زبان دوم گرفت و بسیار گسترش پیدا کرد [Saffar Zadeh, 1991: 11].

یکی از مسایل مهم مربوط به زبان این است که زبان بر شیوه تفکر آدمی تاثیر مستقیم می‌گذارد و چون ابزار تصویرگری انسان از واقعیات جهان خارج، زبان است، پس شناخت انسانی از جهان تحت تاثیر زبان است و هر ملتی متناسب با تنگنایی یا فراخنایی گستره زبانش به شناختی از جهان خارج دست پیدا می‌کند. فیلسوفان تحلیلی با تاکید بر تاثیر زبان بر نحوه اندیشیدن انسان از وابستگی تجربه‌های انسانی به زبان سخن گفته‌اند. لاروشفوکو نویسنده فرانسوی قرن هفدهم که کلمات قصارش شهرت بسیار دارد می‌گوید که بسیاری از مردم اگر مطالبی درباره عشق نمی‌خواندند، هرگز عاشق نمی‌شدند [Magee, 1995: 290-1]. به این معنا که رمان‌های عشقی از طریق واژگان در شکل‌گیری تجربه‌های عشقی انسان موثر بوده‌اند. بسیاری از فلاسفه زبان کوشیده‌اند با تحلیل نحوه عملکرد ذهن، رابطه میان زبان و ذهن انسان را واکاوی کنند. یکی از زبان‌شناسان معاصر به نام بنیامین لی وورف (Benjamin Lee Whorf) می‌گوید که طرز تفکر و رفتار مردم به طور کامل تابع زبان آنهاست [Safari, 1985: 18]. آنچه وی در باب تاثیر زبان بر فرهنگ اقوام و ملل مطرح کرد، در زبان‌شناسی تحت عنوان نسبیت زبانی مورد بحث قرار گرفت و موجب شد دیدگاه‌های مختلفی در باب نسبت زبانی مطرح شود. چنان که برخی توجه به نظام دستوری زبان‌ها را برای نیل به تفاوت‌های نسبی میان زبان‌ها کار

عربی دانستند، برخی قایل به پیوند وثیق نسبیت زبانی و شناخت افراد از محیط شدند و برخی اختلاف در بینش، تفکر و درک جامعه زبانی را مؤثرترین عامل نسبیت زبانی دانستند، پاره‌ای ساخت زبان را مرتبط با فرهنگ جامعه دانستند و از تاثیر آداب و رسوم، آرا و رفتار کاربران زبان بر زبان سخن گفتند و برخی در مقابل هر گونه تاثیر جامعه را بر ساختمان زبان رد کردند [Safari, 1985: 18-19].

دلایلی بر ضرورت ترجمه متون فلسفی

نخستین دلیلی که می‌توان بر ضرورت ترجمه متون فلسفی اقامه کرد این است که ترجمه‌های دقیق و روشن از منابع دست اول فلسفی، موجب می‌شود پژوهشگران حوزه فلسفه به آسانی و به زبان مادری خود با اندیشه‌های فیلسوفان آشنا شوند و با تکیه بر کار مترجمان بهره خود را از فلسفه چنان بیفزایند که در فهم و تحلیل اندیشه‌های فلسفی توانمند شوند و با جهد بیشتر بکوشند قلمرو این دانش را گسترش دهند و خود به طرح نظریات جدیدی در حوزه فلسفه برسند.

یکی از شواهد برجسته تاثیر ترجمه بر پیشرفت فلسفه در تاریخ تفکر اسلامی، نهضت ترجمه در قرن دوم و چهارم هجری است که سرمایه فکری فیلسوفانی چون فارابی و ابن سینا را فراهم کرد و آنها را با اندیشه‌های فیلسوفان یونان آشنا کرد. نهضت ترجمه از اول قرن دوم هجری آغاز می‌شود، در اواخر قرن سوم رونق پیدا می‌کند و در اواخر قرن چهارم به حد اعلای خود می‌رسد. مسلمانان در سال ۱۷ هجری سوریه و عراق را و چهار سال بعد ایران را به تصرف خود در آوردند و در سال ۴۰ هجری دولت اموی را در دمشق تشکیل دادند. نهضت حقیقی ترجمه از دوره حکومت منصور دوانیقی خلیفه عباسی آغاز می‌شود. وی شهر بغداد را ساخت و آن را به لحاظ مرکزیت علمی، جانشین آتن و اسکندریه کرد. خلفای دیگر عباسی راه او را ادامه دادند. مامون در سال ۲۱۷ هجری مدرسه‌ای را برای ترجمه تاسیس کرد که به بیت الحکمه معروف شد. در آنجا گروهی از مترجمان به سرپرستی پزشک مسیحی یوحنا بن ماسویه به فعالیت مشغول شدند. در این مرکز حنین ابن اسحاق یکی از مترجمان فعال بود. البته او بیشتر به ترجمه کتب پزشکی تمایل داشت و پسرش اسحاق که او نیز در میان مترجمان آن دوره بود، به ترجمه متون فلسفی گرایش داشت. متونی که در این دوره ترجمه شد در زمینه‌های مختلفی چون فلسفه، پزشکی، منطق، علوم طبیعی و ریاضیات بود. زبان‌هایی که در کار ترجمه مطمح نظر بودند عبارت بودند از یونانی، سریانی، پهلوی، هندی، و لاتینی. برخی دیگر از مترجمان به نام این دوره عبارت بودند از حجاج بن مطر، یوحنا بن البطریق، عبدالملک بن ناعمه حمصی، قسطا بن لوقای بعلبکی، حبیش (خواهرزاده حنین بن اسحاق)، ابو بشر متی بن یونس، ابوعلی اسحاق بن زرع و ثابت بن قره.

تاثیر متون ترجمه شده محدود به فیلسوفان نبود و علاوه بر ایشان بر متکلمان اشعری و معتزلی نیز تاثیر گذاشت. از میان کتب فیلسوفان یونان همه آثار ارسطو به عربی ترجمه شد. از آثار افلاطون کتاب‌های جمهوری، نوماکیس، تیمائوس، سوفیست، سیاست، فدون و دفاعیه ترجمه شدند. علاوه بر اینها آثار شارحان ارسطو از جمله تئوفراستوس، امونیوس و اسکندر افرودیسی به عربی ترجمه شدند [Alfakhouri & Aljar, 1988: 332-7].

دلیل دیگر اینکه زبان متون فلسفی محدود به یک زبان نیست و در میان زبان‌های خارجی آثار فلسفی به طور عمده به زبان‌های یونانی، لاتینی، انگلیسی، آلمانی و فرانسوی نوشته شده‌اند. از این رو هیچ کشوری نیست که خود را بی نیاز از ترجمه بدانند. چرا که فی المثل اگرچه کشورهای انگلیسی زبان نیازی به ترجمه متون فلسفی

به زبان انگلیسی ندارند، اما به هر حال برای آشنایی با اندیشه فیلسوفان بزرگ آلمان و فرانسه، نیاز به آشنایی با زبان این دو کشور و در غیر این صورت نیاز به کار مترجمان در این دو حوزه دارند. پژوهشگران در حوزه فلسفه در قرون وسطی در هر کشوری که باشند نیازمند آشنایی با زبان لاتین یا استفاده از کار مترجمانی هستند که آثار فیلسوفان این دوره را به زبان آن کشور ترجمه کرده‌اند. خلاصه اینکه باید گفت «ترجمه وجود دارد چون مردم به زبان های مختلف صحبت می‌کنند» [Steiner, 1975: 49].

دلیل دیگر بر ضرورت ترجمه، وجود اندیشمندانی است که به رغم توان علمی بالا با زبان های خارجی آشنایی ندارند و به همین دلیل توان استفاده از منابع اصلی را ندارند. از آنجا که فراگیری زبان امری نیست که یک متفکر بتواند در کوتاه مدت آن هم در سنین بزرگسالی بدان اهتمام ورزد و اساسا مجال انجام این کار برای او نیست، از این رو نیازمند استفاده از ترجمه‌های متون فلسفی است. به عنوان شاهد مثال از میان معاصران می‌توان به استاد شهید مرتضی مطهری اشاره کرد که آشنایی ایشان با فلسفه غرب از طریق مطالعه متون ترجمه شده بود و اگر این متون در اختیار ایشان نبود قدر مسلم نمی‌توانستند در زمینه فلسفه غرب اظهار نظر کنند و ما امروز از تحلیل‌های ارزشمند ایشان در باب فلسفه غرب بهره‌مند نبودیم.

دلیل دیگر در خور اشاره، دفاع از هویت فلسفه اسلامی و بقای آن است. فیلسوفان ایرانی در طول تاریخ فلسفه اسلامی، خود را تنها نیازمند آشنایی با زبان عربی می‌دانستند چرا که متون فلسفی به زبان عربی بود. آنها به جهت اکتفا به فلسفه اسلامی نیازی به فراگیری از زبان‌های بیگانه احساس نمی‌کردند. امروزه در میان محققان حوزوی که در حوزه فلسفه کار می‌کنند، گرایش به فراگیری زبان انگلیسی وجود دارد. این گرایش ایشان را به سمت فلسفه غرب می‌کشاند، چنانکه با یک چرخش معرفتی با انصراف از فلسفه اسلامی به بسط معرفت خود در یکی از حوزه‌های فلسفه غرب به‌ویژه فلسفه دین می‌پردازند. این کار اگرچه فی نفسه خوب است اما اگر قرار باشد تتبع در فلسفه اسلامی را به محاق ببرد، چندان قرین صواب نمی‌نماید. ترجمه متون فلسفه غرب به زبان فارسی موجب می‌شود کمتر با پدیده چرخش معرفتی مواجه شویم و کسانی که در حوزه، در زمینه فلسفه اسلامی کار می‌کنند، چندان نیازی به فراگیری زبان انگلیسی و به دنبال آن شوق به مطالعه متون فلسفی غربی و انصراف از فلسفه اسلامی نداشته باشند.

نگاه منفی به ترجمه

دانشگاه‌ها به جهت تولید امر تعلیم و تعلم در زمینه علوم مختلف، دستی در کار ترجمه دارند و چون در دانشگاه، استادان و دانشجویان با متون و منابع معتبر علمی که اغلب به زبان‌های خارجی است، سر و کار دارند و چون تسلط کافی بر آن زبان‌ها حاصل نیست از این رو ناگزیر می‌شوند به سراغ ترجمه بروند چه در مقام استادانی که به ترجمه متون تخصصی می‌پردازند و چه در مقام دانشجویانی که از آن ترجمه‌ها بهره می‌برند. این شرایط لازم می‌آورد که ترجمه به عنوان یک کار علمی در دانشگاه تلقی شود. در زمینه فلسفه نیز وضع به همین صورت است. از یک‌سو استادان مسلط بر زبان انگلیسی می‌کوشند با ترجمه متون معتبر فلسفی، اندیشه‌های فیلسوفان بزرگ را در معرض نگاه علاقه‌مندان به فلسفه قرار دهند و از سوی دیگر برای تقویت توان دانشجویان، ایشان را در قالب تکلیف درسی، ملزم به ترجمه متون فلسفی می‌کنند.

حضور فعال ترجمه در فضای دانشگاه‌ها با واکنش منفی پاره‌ای از مخالفان آن در میان دانشگاهیان و غیر دانشگاهیان مواجه شده است. انتقادی که از جانب غیر دانشگاهیان ابراز می‌شود این است که هدف اصلی دانشگاه‌ها گسترش مرزهای دانش است و ترجمه چنین هدفی را برآورده نمی‌کند. به بیان دیگر استادان دانشگاه به جای آنکه به پژوهش عمیق و طرح نظریه‌های جدید گرایش داشته باشند تا از این طریق موجب پیشرفت علم بشوند، به کار ترجمه پرداخته‌اند که در آن هیچ نوآوری نیست و تنها یافته‌ها و دستاوردهای دیگران را در اختیار ما می‌گذارد.

در پاسخ به این انتقاد باید گفت که به نظر می‌رسد وظیفه نخست دانشگاه نه گسترش مرزهای دانش بلکه تعلیم دانش و پروراندن نسل متخصص است. پژوهش در مسیر پیشرفت علم هدف دومی است که در دانشگاه و البته خارج از دانشگاه دنبال می‌شود. دیگر آنکه پیدایش نظریات جدید امری قارچ‌گونه و غیر قابل تدبیر است؛ یعنی نمی‌توان گفت که اگر فی المثل در یک گروه آموزشی استادان توجهی به ترجمه نداشته باشند لزوماً به طرح نظریات جدید خواهند رسید. تنها کاری که می‌توان در دانشگاه انجام داد تا مرزهای دانش گسترش پیدا کند این است که شرایط برای پژوهش و تحقیق گسترده فراهم باشد. عناصر دیگری که در این میان تاثیرگذار هستند یکی نبوغ و توان علمی افراد و دیگری پشتکار و اهتمام ایشان به انجام پژوهش‌های عمیق و گسترده است و اتفاقاً ترجمه می‌تواند در فراهم سازی آن شرایط بسیار موثر باشد.

انتقادی که گاهی از جانب پاره‌ای از دانشگاهیان مطرح می‌شود این است که ترجمه یک فعالیت ماشینی است که هیچ نوآوری در آن نیست، بنابراین ترجمه را نمی‌توان یک فعالیت پژوهشی و یک کار علمی تلقی کرد. آنها بر این اساس، ترجمه متون حتی در زمینه فلسفه را چندان جدی نمی‌گیرند و با اخذ پایان نامه در زمینه ترجمه متون تخصصی مخالفت می‌کنند.

در پاسخ باید گفت که ترجمه یک امر ماشینی نیست به ویژه زمانی که ما با یک متن تخصصی مواجه هستیم. مترجم هم باید آشنایی کامل با آن علم داشته باشد و هم بر زبان‌های مبدا و مقصد مسلط باشد. اگر ترجمه یک کار ماشینی بود در آن صورت هر کسی می‌توانست با صرف استفاده از فرهنگ لغات یک متن تخصصی را ترجمه کند. وجود ترجمه‌های تحت‌اللفظی و غیر کارشناسانه در بازار کتاب نشان می‌دهد که مترجم اگر در حوزه متن تخصص نداشته باشد، ترجمه او هرگز قابل استفاده نیست. این موضوع در قلمرو فلسفه که شاید انتزاعی ترین معرفت بشری باشد، بسیار آشکار است. کسانی که حتی نیم نگاهی به ترجمه یک متن فلسفی داشته‌اند، به خوبی می‌دانند که ترجمه یک متن فلسفی بسیار دشوارتر از انجام کار تالیفی در زمینه موضوع آن متن است. چرا که در اقتباس از کتب فلسفی، می‌توان بخش‌های گنگ و نامفهوم را کنار گذاشت در حالی که در ترجمه متن فلسفی این کار ممکن نیست و مترجم گاهی ناگزیر است برای ترجمه یک عبارت مغلق فلسفی، چند روز پژوهش کند. و قادر به حذف آن عبارت نیست.

ایراد دیگری که در این زمینه وجود دارد این است که منتقدان به ترجمه به طور مطلق بالنسبه به همه علوم نگاه یکسان دارند و همه را یک‌جا غیر پژوهشی تلقی می‌کنند در حالی که توجه ندارند ترجمه در قلمرو علوم انسانی بسیار دشوارتر از ترجمه در قلمرو علوم طبیعی است؛ زیرا در این قلمرو مفاهیمی مطرح می‌شود که حالت کش‌سان (flexible) دارند یعنی تفاسیر مختلف را می‌پذیرند در حالی که در قلمرو علوم طبیعی این تکرر معنایی با این شدت مطرح نیست. ترجمه متون در حوزه‌های مختلف علوم انسانی باز متفاوت است و البته در زمینه فلسفه که کمتر با امور انضمامی سر و کار دارد و مفاهیم مطرح در آن انتزاعی‌اند، ترجمه بسی دشوارتر است.

برخی در حاشیه مخالفت با پایان‌نامه‌هایی که موضوع آنها ترجمه یک متن تخصصی است، می‌گویند که موضوع پایان‌نامه باید طرح یک نظریه جدید از جانب دانشجو باشد. یعنی دانشجو در ضمن پایان‌نامه باید نشان بدهد که به چه نظریات جدیدی دست یافته است. دیدگاه مخالفان تا این حد پذیرفته است که موضوع پایان‌نامه نباید یک پژوهش تکراری باشد. اما نمی‌توان انتظار داشت که هر پایان‌نامه متضمن یک یا چند نظریه جدید باشد. آنچه ضروری است این است که پایان‌نامه کار جدیدی در حوزه آن دانش باشد اعم از تحلیل یک مساله یا طرح یک نظریه جدید یا ترجمه یک متن تخصصی. البته پیداست که از میان اینها طرح نظریه جدید بهتر است. گاهی با این نگاه و در نقد پایان‌نامه‌های دانشجویی گفته می‌شود که با این همه پایان‌نامه در دانشگاه‌ها، کدام مشکل علمی کشور حل شده‌است. چه ضرورتی بر نگارش رساله و پایان‌نامه‌هایی است که در نهایت در کتابخانه‌ها بایگانی می‌شوند و به اصطلاح در آنجا خاک می‌خورند.

در پاسخ به این اشکال باید گفت که هدف نخستین در نگارش پایان‌نامه‌های دانشجویی، بالا بردن توان علمی دانشجو است از این رو آنها را باید چنان مشق دانشجویی تلقی کرد؛ چیزی از جنس برگه‌های امتحانی که نگهداری آنها هیچ ضرورتی ندارد. اگر دانشجویان پزشکی در سالن تشریح ساعت‌ها روی یک جسد کار می‌کنند. نمی‌توان گفت که تلاش ایشان بی‌ثمر است چون هرگز به زنده شدن آن جسد نمی‌انجامد. پس پایان‌نامه را باید نوعی کارآموزی تلقی کرد که در طول انجام آن دانشجو می‌آموزد چگونه پژوهش کند و چگونه پژوهش‌های خود را در قالب یک نوشته دانشگاهی عرضه کند و به عنوان یک متخصص در زمینه آن علم وارد جامعه بشود و به خدمت علمی بپردازد. این هدف اصلی از نگارش پایان‌نامه است حال اگر پایان‌نامه‌ای به طرح نظریات جدید در قلمرو آن دانش انجامید، ثمر مضاعفی بر آن مترتب شده است.

به هر روی، کسی که اقدام به ترجمه یک متن فلسفی می‌کند لازم است پاره‌ای توانایی‌ها را داشته باشد و پاره‌ای شرایط و الزامات را در کار ترجمه مد نظر قرار دهد که به برخی از آرا در این زمینه اشاره می‌کنیم:

اتین دوله (Etienne Dolet) که از روشنفکران اومانیست و مترجم توانمند زبان یونانی بود و در سن ۳۷ سالگی به جرم بی‌دینی همراه با آثارش سوزانده شد، اصول ترجمه را در قالب وظایف مترجم بر می‌شمارد [Saffar Zadeh, 1991: 9-10]:

۱. مترجم باید محتوای متن و قصد نویسنده را به خوبی درک کند.
۲. مترجم باید از دانشی وسیع در زبان مورد ترجمه و زبان اصلی برخوردار باشد.
۳. مترجم باید از ترجمه لفظ به لفظ که هم به مفهوم متن اصلی و هم به زیبایی بیان لطمه وارد می‌آورد، بپرهیزد.
۴. مترجم باید شکل‌های گفتاری متداول را به کار ببرد.
۵. مترجم باید از طریق انتخاب و ترتیب مناسب کلمات، تأثیری همه‌جانبه و لحنی مناسب متن اصلی به ترجمه ببخشد.
- همچنین در کتب مربوط به ترجمه معمولاً ویژگی‌هایی برای یک مترجم خوب ذکر می‌کنند که مهمترین آنها عبارت‌اند از [Miremadi, 1991: 197-7]:

۱. خلاق، صادق، خردمند و با احساس باشد.

۲. مترجم در ترجمه فارغ از شخصیت خود باشد
 ۳. نویسنده را در بهترین وجه ممکن بازنمایی کند
 ۴. با نظریات ترجمه، زبان‌ها زبان‌های مبدا و مقصد آشنا باشد
 ۵. اطلاعات کافی در زمینه موضوع متن داشته باشد
 ۶. در ترجمه عبارات یک‌دست عمل کند و سبک واحدی را دنبال کند.
 ۷. با تاریخ، دین، حیات اجتماعی و رسوم مردم صحبت کننده به زبان مبدا، آشنایی داشته باشد.
 ۸. با منطق و فلسفه آشنایی داشته باشد.
- از میان شرایط بسیاری که برای ترجمه یک متن علمی ذکر شده است، مهمترین شرایط عبارتند از: (۱) احاطه به موضوع (۲) آشنایی به زبان مبدا (۳) آشنایی با زبان مقصد (۴) داشتن مهارت برای انتقال معانی از زبان مبدا به زبان مقصد [Pour Javadi, 1985: 100].

بایسته‌های ترجمه متون فلسفی

به هرحال آنچه در مجموع با توجه به نظر خبرگان ترجمه می‌توان گفت این است که برای ترجمه بایسته‌هایی وجود دارد که مترجم باید آنها را مد نظر قرار بدهد:

۱. آشنایی با زبان و فرهنگ مبدا و مقصد. آشنایی با زبان برای ترجمه یک متن کفایت نمی‌کند و اگر مترجم با فرهنگ زبان مبدا هیچ آشنایی نداشته باشد، نمی‌تواند ترجمه مناسبی از ضرب المثله‌ها و عادات و رفتارهای افراد آن جامعه به دست بدهد. کسی که با فرهنگ آلمانی کاملاً بیگانه است، به سختی می‌تواند ترجمه درستی از یک متن آلمانی به‌ویژه در حوزه علوم انسانی عرضه کند.

۲. آشنایی با ادبیات فارسی و فن نگارش. مترجم هم باید با متون ادبی فارسی که مملو از آرایه‌های ادبی است، آشنا باشد و با داشتن یک گنجینه قوی از واژگان بتواند با در نظر گرفتن مرز معنایی واژگان مترادف یا مشابه، واژه مناسب را برای انتقال معنا برگزیند و هم در فن نگارش تسلط داشته باشد و به اصطلاح قلم روانی داشته باشد؛ به این معنا که در انتقال معانی ذهنی به زبان و نوشتار مهارت داشته باشد. به هر حال چنان که گفته‌اند ترجمه خوب، ترجمه‌ای است که یک پیام را از زبان مبدا به درستی، به روانی و با وضوح به زبان مقصد منتقل کند. از این رو عناصر اصلی یک ترجمه خوب عبارت‌اند از: درستی، روان‌بودگی، وضوح و مطابقت صوری [Mollanazar, 1997: 4].

۳. آشنایی با حوزه فلسفی متن اصلی. مترجمی که قصد ترجمه یک متن فلسفی را دارد باید بداند که آن متن فلسفی به کدام حوزه فلسفی تعلق دارد و خود او با آن حوزه آشنایی کافی داشته باشد و مفاهیم و اصطلاحات تخصصی آن حوزه و معادل‌های رایج در زبان فارسی برای آن اصطلاحات را بشناسد. گاهی دیده می‌شود دانشجویی در مقطع تحصیلات تکمیلی به منظور آشنایی با یک حوزه فلسفی اقدام به ترجمه متنی در آن حوزه می‌کند و بی‌درنگ تصمیم می‌گیرد که آن را به چاپ برساند. آنچه این‌گونه دانشجویان باید در نظر داشته باشند

این است که در ترجمه هر متن تخصصی، به‌ویژه متون فلسفی، همواره باید شناخت آن حوزه علمی مقدم بر ترجمه باشد نه موخر بر آن و مترجمانی که در حوزه‌های مختلف دانش و بدون اشراف بر آن حوزه‌ها متونی را ترجمه می‌کنند، موجب آشفتگی فضای ترجمه در کشور و به راه انداختن موج بی‌اعتمادی نسبت به متون ترجمه‌ای می‌شوند. نقد و افشاگری این حيله‌گری‌های ضد علم برای تلطیف و پاکسازی فضای علمی کشور یک ضرورت فرهنگی است. به هر حال اگر ترجمه به خوبی صورت بگیرد، گاهی می‌تواند جای یک تالیف را بگیرد و به تعبیر یکی از استادان «ترجمه خوب بیشتر از تالیف بد جوابگوی تقاضای دانشگاهیان است» [Mansouri, 1985: 72]. البته منظور ایشان از تالیف بد، ادغام ترجمه بد و ناقص چند کتاب خارجی در یک کتاب ظاهراً تالیفی است. [همان]. وی مراعات ۴ اصل را در ترجمه و تالیف متون علمی و فنی ضروری می‌داند که عبارت‌اند از: سادگی، روانی، انسجام و نداشتن ابهام و سرانجام یکدستی [Mansouri, 1985: 78]. ایشان یکی از ضرورت‌ها را در امر ترجمه توانمند سازی زبان فارسی می‌داند؛ یعنی معتقد است که ما باید زبان فارسی را چنان بپرورانیم که توانایی انتقال مفاهیم علمی را داشته باشد [Mansouri, 1985: 78].

۴. ضرورت توجه به جایگاه اندیشه فیلسوف در هندسه معرفت فلسفی. مترجم متون فلسفی باید با جغرافیای اندیشه‌های فلسفی آشنایی داشته باشد. میان اندیشه‌های فیلسوفان پیوندهایی وجود دارد که ملاحظه این پیوندها ما را با درختواره‌ای از اندیشه‌های فلسفی مواجه می‌کند که در کار ترجمه توجه به آنها بسیار ضروری است. فیلسوفان در هر سنت فلسفی که باشند اندیشه‌هایی متناظر با دیگر فیلسوفان آن سنت دارند و این امر تاثیر و تاثر میان فیلسوفان آن سنت را نشان می‌دهد. مترجم متون فلسفی نمی‌تواند غافل از این سنت‌ها باشد و بدین جهت لازم است جایگاه اندیشه‌های نویسنده آن متن را در هندسه معرفتی فیلسوفان آن سنت بداند. فی‌المثل در ترجمه متنی از بارکلی نمی‌توان اندیشه‌های جان لاک را در نظر نگرفت و یا در ترجمه متنی از اسپینوزا، اندیشه‌های دکارت را مطمح نظر قرار نداد.

۵. بهره‌مندی از قوه حدس و استنباط قوی. مترجم باید قوه حدس قوی داشته باشد؛ چرا که در زبان انگلیسی کاربردهای یک واژه چنان گسترده است که گاهی دیده می‌شود یک واژه دو معنای متخالف دارد. بر اساس اصل زمینه معنایی (context principle) فرگه که معنای واژه را وابسته به جمله‌ای می‌داند که در آن این واژه به کار رفته است، مترجم اگر از قوه حدس بر خوردار نباشد و بخواهد صرفاً با تکیه بر فرهنگ واژگان معنای واژه را بیابد، دچار سردرگمی می‌شود و حاصل کار او ترجمه‌ای پیریشان خواهد بود. عنصر دیگری که داشتن قوه حدس قوی را ضرورت می‌بخشد، کاربرد وسیع ضمیر در زبان انگلیسی است چنان‌که مترجم همواره باید در تشخیص مرجع ضمیر دقت کافی داشته باشد و بداند که این و آن، اینها و آنها به چه چیز در متن بر می‌گردد. در زبان فارسی کاربرد ضمیر به این اندازه معمول نیست به همین دلیل اگر مترجم تابع ساختار زبان انگلیسی باشد، ترجمه او مملو از ضمیری می‌شود که مرجع آنها مشخص نیست. از این رو لازم است در ترجمه فارسی، ضمیر را به همراه مرجع ضمیر بیاورد تا ابهام معنایی پیش نیاید.

۶. عدم ترجمه پاره‌ای از اصطلاحات تخصصی رایج. در میان مفاهیم و اصطلاحات تخصصی، برخی اصطلاحات به همان صورت در زبان فارسی به کار می‌روند چنان‌که می‌توان گفت در زبان فارسی جا افتاده‌اند و معادل‌سازی برای آنها هیچ ضرورتی ندارد. واژه‌هایی مثل ایده‌آلیسم، رئالیسم، اگزیستانسیالیسم، کمونیسم، سوسیالیسم و سکولاریسم. به عنوان مثال واژه ایده (idea) در تاریخ فلسفه به معانی متعدد به کار رفته است و ما اگر بخواهیم یک واژه فارسی را معادل آن قرار بدهیم، هیچ واژه فارسی نخواهیم یافت که بتواند تمام این معانی را در بر بگیرد. فی‌المثل اگر آن را «تصور» ترجمه کنیم و برای ایده‌آلیسم از معادل اصالت تصور استفاده کنیم. این

ترجمه برای ایده‌آلیسم بارکلی مناسب است اما برای ایده‌آلیسم هگل مناسب نیست و اگر ایده‌آلیسم را متناسب با ایده‌آلیسم هگل اصالت معنا یا اصالت روح ترجمه کنیم متناسب با ایده‌آلیسم بارکلی نخواهد بود.

۷. توجه به متن و محتوا به جای ترجمه لفظ به لفظ. ترجمه یک متن یعنی انتقال یک معنا از زبانی به زبان دیگر و نه اکتفا به ترجمه لفظ به لفظ و غفلت از معنا و محتوا کلی عبارت. ترجمه باید هم متن محور باشد و هم محتوا محور؛ یعنی مترجم از یک سو باید دغدغه متن را داشته باشد و نه چیزی از آن بکاهد یا چیزی بدان بیفزاید و از سوی دیگر باید دغدغه محتوا را داشته باشد و پس از فهم مراد نویسنده، آن را به زبان مقصد منتقل کند. همچنین در ترجمه عبارات زبان بیگانه، باید دید که آیا معادلی در زبان فارسی دارد و اگر داشت نباید به ترجمه تحت اللفظی آن پرداخت. فی المثل وقتی از یک مسافر تازه وارد می پرسیم «Where do you stay?» ترجمه تحت اللفظی آن این است: «شما کجا می مانید؟» در حالی که معادل آن در زبان فارسی این است: شما کجا اقامت دارید؟ یا تعبیر «to take a pill» که به غلط «گرفتن قرص» ترجمه می شود باید به «خوردن» قرص ترجمه شود [Saffar Zadeh, 1991: 14].

۸. وفاداری به متن. همه نظریات ترجمه، یعنی صوری (formal)، عملگرا (pragmatic) و زمانی (chronological) تنها گونه‌های یک پرسش واحد و گریز ناپذیر هستند: وفاداری به متن از چه طریقی به دست می آیند یا باید به دست بیایند؟ مناسب‌ترین ارتباط متقابل میان یک متن در زبان مبدا و متن دیگر در زبان مقصد چیست؟ این مساله بیش از دو هزار سال محل بحث بوده است [Steiner, 1975: 261-2]. به هر حال مترجم در ترجمه یک متن، باید وفادار به متن اصلی باشد و چنانچه خود افزوده‌هایی به متن داشته باشد، لازم است آنها را در متن متمایز کند به گونه‌ای که خواننده به راحتی بتواند مضامین متن اصلی را دنبال کند. متأسفانه گاهی دیده می‌شود که مترجم تحت عنوان ترجمه آزاد، اندیشه‌های خود را چنان بر متن اصلی تحمیل می‌کند که دیگر انتساب آن متن به ماتن وجهی ندارد. گاهی دیده می‌شود که مترجم نام کتاب را به سلیقه خود تغییر می‌دهد. این کار شایسته نیست؛ چراکه به هر حال نویسنده متن اصلی هم می‌توانست نام دیگری بر اثر خود بگذارد اینکه او از میان عناوین مختلفی که می‌توانست برگزیند این نام را انتخاب کرده است بخشی از منظور او را از تالیف این اثر تشکیل می‌دهد. بنابراین تغییر نام کتاب در ترجمه، نقض اصل وفاداری به متن است

۹. ضرورت نقد ترجمه‌ها. وجود ترجمه‌های بسیار ضعیف از آثار فیلسوفان بزرگ در کنار ترجمه‌های قوی، دوستداران فلسفه را دچار حیرت می‌کند. برای رفع این کاستی و برطرف کردن آن حیرت نیاز به نگارش نقدهایی بر ترجمه‌های موجود است تا غث و ثمین از یکدیگر متمایز شود. نقد و بررسی یک ترجمه لزوماً به معنای کوچک شماری آن ترجمه نیست، بلکه هدف اساسی آن، سنجش و ارزیابی یک کار علمی است. پس حاصل آن بزرگ شماری یک ترجمه خوب و رسوایی یک ترجمه بد است. یکی از آسیب‌های فرهنگی در فضای علمی جامعه ما این است که گمان می‌رود نقد و بررسی یک کتاب به منزله کوچک شماری و از این رو توهین به نویسنده آن است و این گمان البته باطل است. نقد علمی یک کتاب یعنی آن کتاب به لحاظ علمی در خور توجه است و هدف، رفع پاره‌ای کاستی‌های آن است و نویسنده باید خود را وامدار لطف منتقد بداند که اثر او را در خور نقد علمی دیده است. این نگاه منفی به نقد موجب شده است که نگارش مقالات نقد و بررسی آثار دیگران کمتر در فضا فکری-فلسفی جامعه ما رواج داشته باشد در حالی که مجلات معتبر بین المللی در حوزه فلسفه مملو از این گونه مقالات است و بیش از نیمی از مقالات هر شماره از مجله را به خود اختصاص می‌دهد.

نقدی که مرحوم دکتر طاهره صفارزاده بر ترجمه کتاب وداع با اسلحه نوشته ارنست همینگوی نوشته است [Saffar Zadeh, 1991: 131]، با نگاه به نام مترجم این کتاب که خود از نام‌آوران عرصه ترجمه است، نشان می‌دهد که هر ترجمه‌ای درخور نگاه انتقادی است و اگر منتقد بتواند کاستی‌های یک ترجمه را نشان بدهد هم به مترجم و هم به خوانندگان آن اثر کمک کرده است. مجموعه آثاری که آقای نجف دریابندری ترجمه کرده است، نشان می‌دهد که نقد سرکار خانم صفارزاده به معنی نفی توان علمی مترجم نیست و تنها در خصوص آن اثر پاره‌ای کاستی‌ها را نشان می‌دهد و مترجم محترم را به دقت بیشتر در ترجمه دعوت می‌کند.

نتیجه‌گیری

ترجمه یک فعالیت علمی است که اگر به درستی انجام شود و مترجم پس از کسب توانایی‌های لازم و با خبرگی و دقت آن را انجام دهد خدمتی بزرگ به اهل علم و دانش دوستان است و بدون تردید تاثیر شگرفی بر پیشرفت علوم در یک جامعه می‌گذارد. اما همین ترجمه وقتی بدون آمادگی علمی و رسیدن به توان کافی در ترجمه صورت بگیرد، به خیانتی بزرگ در عالم اندیشه تبدیل می‌شود. این قرار گرفتن یک فعالیت علمی در مسیری که از یکسو به خدمت و از سو دیگر به خیانت منتهی می‌شود، توجه بدان و آسیب‌شناسی آن را ضرورت می‌بخشد این امر پژوهشگران حوزه ترجمه را واداشته است که هر یک از منظر خود شرایطی را برای ارایه یک ترجمه خوب عرضه کنند. در این مقاله ابتدا از ضرورت ترجمه سخن گفتیم و در ادامه به برخی از بایسته‌ها در امر ترجمه اشاره کردیم که توجه به آنها می‌تواند فضای حاکم بر ترجمه بسیار سالم و سودمند برای پژوهشگران بسازد.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تاییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: عبدالرزاق حسامی‌فر نگارنده کل مقاله است (۱۰۰٪).

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Alfakhouri H, Aljar K (1988). History of philosophy in Islamic world. Ayati A, translator. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company. [Persian]
- Benjamin A (1989). Translation and the nature of philosophy: A new theory of words. London: Routledge.
- Benjamin A (2009). The task of the translator. Underwood JA, translator. London: Penguin.
- Benjamin W (1979). On language as such and on the languages of man. London: NLB.
- Berman A (1992). The experience of the foreign: culture and translation in romantic Germany. Heyvaert S, translator. New York: SUNY Press.
- Brian M (1995). Great philosophers: knowing western philosophy. Fouladvand E, translator. Tehran: Kharazmi Publication. [Persian]
- Davidson D (1973). On the very idea of a conceptual scheme. Proceedings and Addresses of the American Philosophical Association. 47(1973-1974):5-20.
- Davidson D (1984). Inquiries into truth and interpretation. Oxford: Oxford University Press.
- Derrida (1979). Living on borderlines. London: Routledge & Kegan Paul Ltd.
- Kuhn TS (1970). The structure of scientific revolutions. Second Edition. Chicago: The University of Chicago Press.
- Mahony P (1987). Psychoanalysis and Discourse. London: Tavistock Publications Ltd.

- Mansouri R (1985). The issues and problems of translating scientific and technical texts. Proceeding of the Conference of Assessing the Issues of Translation. Tehran: Iranian Students Booking Agency. pp. 65-83. [Persian]
- Miremadi SA (1991). Theories of translation and interpretation. Tehran: Samt. [Persian]
- Mollanazar H (1997). Principles and methodology of translation. Tehran: Samt. [Persian]
- Pour Javadi N (1985). Academic books: From translation to publication. Proceeding of the Conference of Assessing the Issues of Translation. Tehran: Iranian Students Booking Agency. pp. 85-107. [Persian]
- Ricoeur P (2006). On translation. Brennan E, translator. London: Routledge.
- Safavi K (1985). Relativism in translation. Proceeding of the Conference of Assessing the Issues of Translation. Tehran: Iranian Students Booking Agency. pp. 15-25. [Persian]
- Saffar Zadeh T (1990). Rules and principles of translation. Tehran: Hamrah Publication. [Persian]
- Steiner G (1975). After Babel: Aspects of language and translation. London: Oxford University Press.
- Strawson PF (1975). The bounds of sense: an essay on Kant's critique of pure reason. London: Routledge.